

هزلیات در غزلیات بیدل

محمد افسر رهبین*

شوخی به‌عنوان یکی از چشم‌اندازهای درخور توجه همواره در ادبیات فارسی‌دری جایگاه ویژه‌ای داشته و پیشینه شعر و نثر این زبان در بسا زمینه‌ها از لطیفه و طنز و مطایبه سرشار است.

با رویکرد به آثار ماندگار سخنوران و نویسندگان زبان فارسی‌دری، به‌سادگی می‌توان دریافت نمود که شوخی و طنز به‌گونه ابرار و دست‌آورد مهم و کارآمد، در القای پیام به‌خواننده، نقش ارزشمندی را بازی نموده است.

طنز و مطایبه در حوزه زبان فارسی از روزگاران خیلی پیشین به‌این سوره یافته و در سرآورد سرود و سخن این دیاران دریاچه گشوده است، به‌دوگونه زیرین:

۱. در ادبیات عامیانه که بخشی از فرهنگ مردمی را دربرگیرنده است، شوخی و طنز به‌مثابه عنصر کنایی و انتقادی عمل نموده و پنداشت‌های مردمی را در مورد پدیده‌ها و رخداد‌های اجتماعی بازتاب می‌دهد، که زمینه این‌گونه شوخی‌ها و طنزها را در لطیفه‌های ملّا نصرالدین و سرودهای مردمی و محلی باز یافته می‌توانیم.

۲. در ادبیات تفکری، شوخی و طنز همچنان در هردو زمینه «شعر و نثر» ورود یافته و سرایندگان و خامه‌پردازان، با دیدگاه‌های انتقادی که هر از چندگاه با هجو و هزل نیز آمیخته است، به‌مطایبه و شوخی پرداخته‌اند. از همین جاست که شوخی در شعر، سبب پدید آمدن «شعر هجایی» گردید

و گسترش شوخی در نبشته‌های مثنوی، طنز را به‌عنوان نوع ادبی شاخصی در ادبیات فارسی موقعیت بخشید.

پرداختن به شوخی و آفرینش طنز، نزد سرودپردازان و سخنوران زبان فارسی از دو حالت بیرون نبوده است. نخست این‌که، شاعر فطرتاً طبع شوخی داشته و به‌سرایش اشعار شوخی‌آمیز و هجایی پرداخته است، چون عبیدزاکانی، که شمار این قعاش شاعران اندک است. دو دیگر، شاعرانی که هر از چند گاه و در موارد ویژه و درخور نظر، طنز و مطایبه را در سروده‌هایشان راه داده‌اند، که این گروه از شاعران بی‌شمارند.

انتقاد و اعتراض، خاستگاه اصلی شعر شوخی را می‌سازد و سرایشگران از این راه به‌بیان کاستی‌های اجتماعی و هجو و هزل ناگواری‌های اخلاقی پرداخته‌اند. استبداد دولت‌داران، خشونت قدرتمندان و عصبیت‌ها و بنیادگرایی‌های مذهبیان، انگیزه‌های بنیادین پدیدآمدن شوخی و هزل در ادبیات فارسی‌دری را می‌سازد و بنابر گفته‌ای:

"در ادواری که خشونت ارباب قدرت دهان‌ها را می‌بندد و بی‌رسمی‌های زمانه حکومت وجدان و اخلاق را منسوخ می‌کند توجه به طنز و ظرافت، رواج بیشتر می‌یابد."^۱

ادبیات عرفانی که بخش زیادی از ادبیات را می‌سازد، در بعضی موارد سرشار از طنز و اعتراض است. "توگلد حقیقی طنز، در دوران پس از اسلام، به‌خصوص طی قرون ششم و هشتم هجری در ادبیات صوفیه رخ می‌دهد... و حکایت از طغیان انسانی آگاه دارد که در برابر بی‌عدالتی‌های اجتماعی نمی‌تواند ساکت بنشیند."^۲

میرزا عبدالقادر بیدل یکی از این طغیان‌گران است که طنز را به‌حیث بهترین وسبلة کارآمد غزل عرفانی، در جهت اعتراض و انتقاد از ناهنجاری‌های اجتماعی به‌کار گرفته است. وی در غزل‌های خویش، دلچسبی و گرایش گرمی به طنزپردازی و شوخی‌گری نشان داده و از مطایبه به‌مثابه عنصر جالب و مهم شعری سود جسته است. دیدگاه

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیات بیدل*، مطبعة معارف، کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی، ص ۱۰۹۵.

۲. زرین‌کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: *از گذشته ادبی ایران*، انتشارات الهدی، بخش ۴۰، ص ۱۵۵.

عرفانی بیدل که واریزه تخیل بلند شاعر را به همراه دارد، طنز را با پیرایش های ظریف مکتب هندی آراسته و با بیان منحصر به خویش ارابه داده است.

شوخی گری در غزل های بیدل را به دو گونه زیرین می توان باز شناخت:

۱. نیشخندها یا شوخی با مسائل عام و ناهنجاری های اجتماعی:

بیدل در نیشخندها بر ناگواری ها و چالش های

همه گیر اجتماعی انگشت می گیرد و با نعام

دل سردی «به مردان عصر» یا به تعبیر دیگر به ذن

کشوت های روزگار نیشخند می زند، این گونه:

دعوی مردان این عصر انفعالی بیش نیست

شیر می غرزد و چون وا می رسی بزغاله اند

سرد شد دل از دم این پهلوانان غرور

رستم اند اما بغل پرورده های خاله اند

بیدل، از خرد و بزرگ آن به که برداری نظر

دور کاوان رفت و اکنون حاضران گوساله اند

این شگرد کار که نوعی بینش اومانیسی شاعر را نیز به همراه دارد، بازتابی است

از دگرگونی و بی ثباتی شاعر در برابر ناگواری های عصری که مردان آن هویت مُرد،

و بزغاله صفت اند و با همه رستم نمایی ها و پهلوان فروشی ها، کودک و بغل گیرند

از این جاست که شاعر دل سرد و دل افتاده، که عنصر حساس جامعه خود است، از

نابسامانی و ناهنجاری به ستوه می آید و مضحکه روزگار خویش را بر پوست زمان

ترسیم می ماند. پر روشن است که منظور بیدل از «خرد و بزرگ» در این جا

دولتمردان عصرند، این رعایا و نیازمندانند که بر اُمرا و حکام نظردار هستند.

بیدل در میدان طنز چنان تاختن می گیرد و پرطیفان می کند که جولان احساسات او

را به دام هجو و هزل می افکند، چون:

به هوش باش که دیوانگان غرّه دولت

مرس گُسته سگانند، بی قلاده به هر سو^۱

یا:

ز بی مغزی شکوه سلطنت شد ننگ کنّاسی
به جای استخوان گه خورده می گردد هُما اینجا^۱

یا:

به خوان نعمت اهل دۆل ننگ است خو کردن
اگر آدم سرشستی در چراگاه خران مگذر^۲

یا:

استخوان چرب و خشکی هست کز خاصیتش
سگ توجه بر گدا دارد، هما بر پادشاه^۳

وقتی «دیوانگان غرّه دولت» با غریب جهانخوارگی، زمین سبز خدا را بر بندگان خدا دوزخ می‌سازند و تخت‌های سلطنت‌شان را از خون آدم‌ها آرایش می‌دهند، آیا شاعر حق ندارد آنان را «سگان مرس گسسته» بخواند؟ که هزار حق باد او را! آخر آن «مرس گسستگانی» که دیوانه‌وار به‌هست و بود انسان‌ها می‌تازند و کشتی و قدرت و استیلایشان را در دریای خون ملّت‌ها شنا می‌دهند، چه تعریفی از آدمیت دارند، تا کرامتی که ندارند از هزل و هجو بیدل و بیدلان محفوظ بماند؟! مال‌پرستان و زراندوزان و جاه‌طلبان، در هر روزگاری منظور نظرهای خام بوده‌اند. بیدل وقتی نگاه می‌کند که مال و جاه، معیار آدمیت گردیده است و آزمندان و حریصان خران مال و منال‌اند، رسم روزگار را این‌گونه به‌سخره می‌گیرد: امروز قدر هر کس مقدار مال و جاه است

آدم نمی‌توان گفت آن را که خر نباشد^۴

۲. ریشخندها یا سالوس ستیزی و اعتراض به‌زهد ربایی و ریاکاران:

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیات بیدل*، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

این طرز مطایبات بیدل که در بیشتر غزل‌های او راه یافته است، سالوسیان و زهاد ریاکار را مورد هجوم می‌دهد، که بر بنیاد همین دلیل، این‌گونه از طنزهای بیدل را ریشخندها نام نهادیم. چون:

این قدر ریش چه معنی دارد؟	غیر تشویش چه معنی دارد؟
آدمی خرس چه ظلم است آخر	مرد حق میش چه معنی دارد؟
حذر از زاهد مسواک به سر	عقرب و نیش چه معنی دارد؟
دعوی پوچ به این سامان ریش	نرود پیش چه معنی دارد؟
یک نخود کله و صد من دستار	این کم و بیش چه معنی دارد؟
شیخ بر عرش نپرد چه کند	غیر پَر، ریش چه معنی دارد؟

بیدل این‌جا همه ریش است و فُس است

ملت و کیش چه معنی دارد؟^۱

ریشخند بیدل بر ریش و پُر تاختن او بر ریشوان، چنان‌که آمد، هیچ‌گاهی مخاطب عام را در نظر نداشته است بل، منظور شاعر آن گروه از ریش‌گذاران و دستارداران و اهدان و واعظان ریاکار و خرقه‌پوشان و محتسبان و فقیهانی است که مال اوقاف را روا می‌خورند و می‌را ناروا می‌نوشتند و راست می‌نشینند و کج می‌فرمایند. به گفته حافظ:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتواداد که می‌حرام، ولی به ز مال اوقاف است^۲
بیدل از آن هم پیشتر می‌تازد:

ز آدمی چه معاش است، همجوالی خرس
تلاش صوف و نمد زندگانی هوس است
چه لازم است به شیخی علاقه دستار
خری به شاخ رساندن جوانی هوس است
غبار عبرت سرچنگهای خرس بگیر
که ریش گاوی و این شانه رانی هوس است

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: هزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

۲. همان

ز تازیانه و چوب آنچه مایهٔ اثر است

برای ۳۰۰ خران میهمانی هوس است^۱

سالوس ستیزی و زهدکوبی، دیدگاه منحصر به بیدل نیست، بل، بیدل در این شکر در به حافظ چشم داشته است، همچنان که حافظ به پیشینیان خود، سده‌ها پیشتر از بیدل و سالها قبل از حافظ، شاعر ناشناخته‌ی سروده است:

آنها که بنای زهد بر زرق نهند آیند و میان من و می فرق نهند
بر فرق نهم خروس می را پس از این گر همچو خروسم اره بر فرق نهند^۲

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز پیش از حافظ خود را از توبه و زهد و تقوی فارغ نموده و ساقی را صدا زده است:

هله ساقی قدحی ده زمی رنگینم تا که در دیر مغان روی حقیقت بینم
توبه بشکسته‌ام ای دل که به کام دل خود دو سه روزی به در میکده خوش بنشینم
فارغ از توبه و زهد و ورع و تقوایم زآنکه من مصلحت خویش در این می بینم
ترک سالوسی و زراقی و شیخی بکنم تا دهد ساقی خمخانه یکی در دینم^۳

حافظ بی گمان، سالوس ستیزی و رندی را به اوج برده است و یکی از آبر قهرمانان این ستیز است، چنان که کمتر سروده او را از این درگیری خالی می‌یابیم. چون:

می صوفی افکن کجا می فروشند که در تابم از دست زهد ریایی^۴

یا:

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست^۵

همچنان صائب که چندی پیشتر از بیدل به ناموری رسیده و هم دبستان او نیز بوده است، از ظاهرپرستی مردم و محراب‌گرایی زاهد تعریفی به این گونه ارائه می‌دهد:

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیات بیدل*، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. جمال خلیل شروانی، *نزهة المجالس*، به تصحیح و تحقیق محمد امین ریاحی، ص ۱۷۶.

۴. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: *کلیات دیوان شمس تبریزی*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.

۵. شاملو: *حافظ*، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.

دری که بر رخ زاهد ز گل بر آوردند

به چشم مردم ظاهرپرست محراب است^۱

انا آنچه زهد زدایی بیدل را از دیگران متمایز می‌سازد همین شوخی‌گری و هجو و استهجان مفرط است و همان‌گونه که زاهدان و واعظان روزگار او در ظاهرپرستی و سالوس به افراط رسیده‌اند، شاعر روزگار به‌همانسان در هجو آنان به شوخی‌گری مفرط پیوسته است.

گفتیم که بیدل در ریشخندهایش بیشترین بر زاهدان ریاکار و مفتیان خطاکار می‌تازد و هرچند سخن را با مزاح و شوخی ساده می‌آغازد، به سرخ‌زبانی و تند می‌گراید و سرانجام سخن، ابیاتی این‌گونه عرضه می‌دارد:

خیال خلد تو زاهد طویله‌آرایی است خری رها کن اگر بایدت شدن آدم^۲

یا:

برهم زدن سلسله ریش محال است

عمریست که همصحبت خرس و بز و میشیم^۳

یا:

بر شیخ دکانداری ریش است مسلم خرس این همه سوداگر پشمینه نباشد^۴

بیدل ریشخندی را به اینجا رها نمی‌کند، بل می‌خواهد کالای مقلوب این گروه را به طشت طنز اندازد و به حساب یک بکشان برسد، این گونه:

از علت مشایخ و اطوارشان می‌رس	بالفعل طینت نر این قوم ماده است
هر جا مُزنی‌ست به حکم صلاح شرع	در ریش محتسب بچه‌اش را نهاده است
اینجا خیال گنبد عمامه هیچ نیست	بار سرین به‌گردن واعظ فتاده است
زاهد کجا و طاعت یزدانش از کجا	در وضع سجده شیوه خاصش اراده است

۱. شاملو: حافظ، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.

۲. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی.

۳. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل.

۴. همان.

رعنائی امام ندارد سر نماز می‌نازد از عصا که به‌دستش چه داده است^۱

غزل بیدل در ریشخندها لطافت و سترگی خود را از دست می‌دهد و دریغ که در چنین موارد، کار سخن بیدل به‌ابتدال می‌کشد و به‌نظر نگارنده غزل او با ردیف «که دارد؟» از جمله تندترین‌های این ریشخندهاست، با این آغاز:

این دور دور حیض است، وضع متین که دارد؟

بیاد بروت سردی، غیر از سُرین که دارد؟^۲

که از این به‌بعد تا انتهای غزل، شرم شنیدن دارد.

با این نکته، نمی‌توانم اشاره نویسنده گرانقدر (مرحوم) سید حسن حسینی را موافق باشم که ضمن توضیح «صور عواطف بیدل» این چنین فرمایشی دارد:

«و این شوخ و شنگی، گاه حتی سر به‌طنز و خنده - که بیدل را با آن چندان کاری نیست» نیز می‌کشد و غزل «تا به‌گردن» او را نمونه می‌آورد که با این مصراع آغاز می‌گردد:

از خودسری مچنیند ادبار تا به‌گردن

خلق‌یست زین چنین سر بیزار تا به‌گردن^۳

اگر به‌اشتباه نرفته باشم، بیدل در جمع شاعران عارف، کسی است که در موارد بسیاری به‌طنز - آنهم آمیخته با هجو و هزل - پرداخته است و این بخشی از شگرد که بیدل را می‌سازد.

اکنون واریزه گفتار خویش را در این نکات فشرده می‌سازم:

۱. بیدل در غزل‌های خود، بیشتر از دیگر غزل‌سرایان عارف، به‌شوخی‌گری پرداخته است.

۲. شوخی‌گری بیدل، بیشترین با هجو و هزل همراه است.

۳. شوخی‌های بیدل بیشترین در زمینه زهد و زاهدان آمده است.

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیات بیدل*.

۲. همان.

۳. همان.

۴. بیدل در سالوس ستیزی و زهدگریزی بر دیدگاه‌های حافظ نظر دارد. با این تفاوت که حافظ در برابر زهد و وعظ و شراب کوثر، رندی و پیاله خواهی را بدیل می‌آورد و این مورد بخشی از روانشناختی شعر حافظ را می‌سازد؛ اما بیدل در کمترین موارد به «شراب ناب» سرگرم می‌کند.
۵. بیدل در این گونه غزل‌ها و مصراع‌ها، شاعری است، احساساتی، سرخ زبان و بهانه‌گیر، که اگر ویژگی‌های ساختاری دبستان هندی را کنار گذاریم، در عقب این شوخی‌گری‌ها، بیدل دیگری حضور دارد.
- سرانجام سخن این‌که، بیدل به‌عنوان عارف شاعر متعهد، در برابر انواع کاستی‌ها ناراستی‌های اجتماعی قد راست می‌ایستد و در شوخی و هزل خود، آدم‌نمایی و نکوهش می‌نماید و بر انسان‌سازی و انسان‌دوستی و راستکاری و بیرنگی تأکید می‌ورز که:

معنیم اجزای بیرنگیست بیدل، چون حباب
اینقدرها شوخی اظهار دارد خامه‌ام^۱

منابع

۱. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.
۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، مطبعة معارف، کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی.
۳. جمال خلیل شروانی، نزهة المجالس، به تصحیح و تحقیق محمد امین ریاحی.
۴. زرین کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: از گذشته ادبی ایران، انتشارات الهدی بخش ۴۰.
۵. شاملو: حافظ، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.
۶. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی.